

نقدی بر سُسْتِ نقد نوشته‌شده بر «الدراسة»

محمد فاضلی*

استاد زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

گفتار پیش رو نقدی است بر نوشته‌ای انتقادی که مدتی پیش درباره کتاب *دراسة و نقد في مسائل بلاغية هامة* نوشته شد؛ تأمل در این نوشته گویای آن است که خلف ناصالح، مولود «یوم و لیلۃ» نیست و جنبه اتفاقی ندارد؛ بلکه بر مبنای «و نادی فی قومه و قال حُنُوا جَذْرَکُمْ و أَعَدُّوا الْعُدَّةَ، لَقَدْ جَاءَکُمْ شَأْدٌ و قال شیئاً عَجَباً» چشم گشوده‌است.

نقد یادشده برای دستیابی به اهداف خود تلاش خسته‌کننده‌ای را به کار می‌گیرد؛ کتاب را بارها از جنبه‌های مختلف تَصْفُحْ کَمْسِ می‌نماید و با چشم ظاهری به آن می‌نگرد تا شاید ره‌آوردی را هرچند ناچیز در رَحْل اندازد؛ غافل از اینکه عیب خود می‌نماید و بر حُسْن طرف می‌افزاید. چراکه در همان حال که از طول یک «جمله» می‌نالد و بر جدایی «دو ضمّه» اشک می‌ریزد، در همان «جمله» خود «فاعل» را به جای «نائب فاعل» می‌نشانند! زیرا درک چنین مواردی از «بَصْر» بر نمی‌آید.

همین نقدِ سُسْت، با عناوین معرکه‌آرایی همچون: شکلی، محتوایی، اصطلاحات تخصصی، نظرات تحلیلی، روش ارائه مطالب، و شیوه ارجاعات دست‌وپا می‌زند و به هر حشیشی متوسل می‌شود که از اول تا انتها، غلط، عوامانه و کودکانه است و در متن این مقاله به صورت مستدل و منطقی، پاسخ آن آمده‌است: «فَوَقَّعَ الْحَقُّ و بَطَّلَ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ».

کلیدواژه‌ها: شکلی؛ محتوایی؛ اصطلاحات تخصصی؛ نظرات تحلیلی؛ ارجاعات.

* نویسنده مسئول

این نوشته، پاسخی علمی به نقدی است که با عنوان «نقدی کوتاه بر کتاب *دراسة و نقد في مسائل بلاغية هامة*» نوشته شده و پژوهشگاه علوم انسانی آن را برای استاد محمد فاضلی فرستاده‌است. نقد یادشده در صفحه ۲۴۶-۲۴۳ همین شماره آمده‌است.

مقدمه

دیده بینا، از تقای حق شود حق کجا هم راز هر گم‌ره شود
دفع کن از مغز و بینی زکام تا که ریح‌الله درآید در مشام
(مولوی، ۱۰۶/۲)

مدتی پیش غیرمستقیم - در جریان نقدی بر کتاب *دراسة و نقد فی مسائل بلاغیة هامة* قرار گرفتیم؛ آن را با اشتیاق و دقت خواندم بدان امید که بتوان در آن نکته‌ای یافت و به کتاب افزود، یا تازه‌ای علمی به دست آورد و کتاب را بدان آراست؛ اما دریغاً «خود غلط بود آنچه می‌پنداشتیم» و در این وادی ما را چیزی جز وحشت نیفزود!

وحشت از بی‌مایگی و بی‌پایگی نقد که تداعی‌بخش: «وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ» (عنکبوت: ۴۱) بود. وحشت از انتساب ناروای نقد به استادان دانشگاه، وحشت از توهین به حرمت و منزلت جمع فرهیختگان ارزش‌آفرین مراکز علمی، با بر سر نهادن عنوان «استادان صاحب‌نظر».

از این روی مؤلف *الدراسة* بر آن شد تا در این زمینه قلمی بزند تا گرد ناخواسته برخاسته، بر دامن پاک دانشوران علم و معرفت ننشیند؛ و یراعه‌ها هم از طمع‌ورزی در هم‌سنگی با ستارگان شرم‌کنند. هر چند نیک می‌داند که آن نقد سست، شایستگی پاسخ‌گویی را ندارد و چه بسا دادن جواب، آنان را حرمت آورد؛ اما چون غرض اصلی حفظ حریم علمی قشر پیشرو جامعه است نه دفاع شخصی، این زحمت را به جان می‌خرد و متذکر می‌گردد:

نقد بر *الدراسة* گویا محصول تلاش دو تن - به اصطلاح خودشان - از «استادان صاحب‌نظر» بوده‌است که آن را در تاریخ ۱۳۹۲/۱/۲۰ به مدیریت انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد فرستاده‌اند، و آن مدیریت هم از سر حفظ شئون، مؤلف را خبر نکرده و خود بدان پاسخی اداری داده‌است. هنگامی که این‌جانب از قضیه خبر یافت و نقد بی‌قند ایشان را دید سخت در شگفت شد، به دلایل ذیل:

اولاً اگر «نقد» اصالت دارد و جنبه خیرخواهی، چرا مخاطب آن نویسنده کتاب نباشد؟

ثانیاً «نقد» چنان سست و عوامانه است که از «استاد دانشگاه» بعید می‌نماید.

ثالثاً انتساب این‌گونه نقدها به «اساتید دانشگاه»، یا به دیگر عبارت پناه‌گرفتن زیر چتر استاد، توهین به ساحت بلند دامن‌برکشان فرهیخته از این آلودگی‌هاست.

رابعاً نقد رؤیت‌شده، در بیشتر موارد تداعی‌بخش پای‌فشاردن بر «شکل مار» بود نه «لفظ مار».

خامساً) از آنجا که «نقد» کتاب مبتنی بر چشم‌ظاهریین است و تَصْفُحٌ مَتَكِي بر لَمَسٍ و مَسٍّ؛ «طول جمله» شکوه آورد و افتراق «دو ضمه» گله؛ اما در همان جمله (ص: ۳۹، س: ۹)، «نائب فاعل» و «فاعل» - که ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین مسئله نحوی است - بر نقد مشتبه شده، چون تشخیص آنها از یکدیگر از بصر برنیاید چنان‌که آب از حجر درنیاید.

اینک به منظور حفظ حریم استادان شایسته و زحمتکش، و تبیین و تحلیل ماهیت سخنان بیهوده و خزعبلات، مؤلف «الدراسة» به نقد نظرات «استادان صاحب‌نظر» همراه با ارائه نص صریح کلامشان می‌پردازد.

۱. نسخه اساس نقد

طبق جدول ارائه شده در نصوص «صاحب‌نظران»، مستند نقدشان چاپ دوم ۱۳۷۶ «الدراسة» است، اما ارجاعات همه منطبق بر چاپ ۱۳۸۸ آمده، یعنی آغاز نقد با غفلت شروع شده است.

۲. نقاط ضعف ادعایی

«استادان صاحب‌نظر» در ارتباط با «نقاط ضعف» «الدراسة» پنج مورد را با حرارت و از بن دندان، خطا و اشتباه به حساب آورده‌اند که هر پنج مورد غلط است. «فأعوزوا وطنوا أكم لن يكشفوا، فسَاء فأنهم والله مُبْتَمُّ نوره».

۲-۱. معاصرین / متعاصرین

استادان صاحب‌نظر در ادامه نقد خود می‌فرمایند:

«در شماره ۶ همان حاشیه آمده است: «هو . ابوالعباس . اما ثعلب اولمبَرِد وکانا معاصرین» که

صحيح آن «متعاصرین» است».

اولاً) کدام صفحه؟ کدام مبحث؟؛ ثانیاً) «متعاصرین»، استادان صاحب‌نظر! به دلایل ذیل غلط است:

الف) در فرهنگ‌های معروف خبری از آن نیست؛

ب) باب تفاعل متضمن نوعی «طلب» تکلفی، یا تظاهری، یا مطلق است که با «تعاصر» و «متعاصر» سازگاری عقلی ندارد، زیرا «تعاصر» را با «طلب» نتوان ساخت و به دست آورد؛ آفرینش و زایش هم‌زمانی در اختیار بندگان خدا نیست؛ حتی «استادان صاحب‌نظر!»؛

ج) «عاصره» در فرهنگ‌ها به معنی هم‌زمانی تفسیر شده است که با کاربرد *الدراسة* همخوانی دارد.

د) هرچند «صاحب‌نظران» از خواندن کتاب‌ها مستغنی‌اند، اما از باب «فَدَكَّرَ إِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ

المؤمنين» یادآور می‌شود، دکتر مندور در مقدمه کتاب *النقد و النقاد المعاصرون* چنین می‌آورد:

«ومن المؤكّد أنّه لم يكن مجردّ مُصادفةٍ مُعاصرةٍ شاعرِ البعث الكبير محمود سامي البارودي

(۱۳۲۲) للشيخ حسين المرصفي (۱۳۰۷)، ص ۳»

آنچه از این عبارات برمی‌آید، نشان می‌دهد که بزرگ‌استاد نقد عربی، در هم‌زمانی «بارودی» و «مرصفی» با یکدیگر از مصدر «مُعاصرة» استفاده کرده است، نه «تَعَاصُرِ ابن أبيه» غیرمعارف فرهنگ‌های معتمد.

۲-۲. بُس / لیس

«استادان صاحب‌نظر» در مورد ضعف دوم *الدراسة* چنین می‌فرمایند:

«در صفحه ۱۱۸ حرکت حرف لام کلمه «لِیس» نباید کسره باشد و صحیحش ضمه است:

«لِیس»».

این مورد از شماره صفحه تا گزیده نارسیده، یعنی «لِیس» غلط است به دلایل ذیل:

الف) آدرس یادشده در چاپ دوم سال ۱۳۷۶ نشر دانشگاه فردوسی که منتخب «استادان صاحب‌نظر!» است، در صفحه ۱۲۳ آمده است نه در صفحه ۱۱۸ که مربوط به چاپ سوم سال ۱۳۸۱ و نشر «سَمَت و فردوسی» است. بنابراین «شماره صفحه» هم - از شانس بد چون نیت خیر در کار نبوده است - اشتباه آمده است.

ب) واژه نامعقول ناقدان مربوط به یکی از شواهد اسلوب قصر است که «ابوالعلاء» در فخریه‌اش

چنین می‌گوید:

وإن كان في لبس القتي شرف له فما السيف إلا غمائه والحمائل

(سقط الزند: ۱۰۷)

این بیت که در ظاهر قصر موصوف بر موصوف می‌نماید، بحث‌ها و نظراتی مختلف را در بین علمای بلاغت باعث شده؛ این‌جانب نیز در این زمینه «قَدْ أَذْلَى دَلْوًا فِي الدَّلَاءِ» و نظریه‌ای جدید ارائه داده‌است که معده‌های ضعیف هضم آن را نپذیرد.

در کلام ابوالعلاء «لیس» و «فَتَى» با «سَیْف» و «عَمْد» مقایسه شده‌است. پرواضح است که در مصراع دوم نمی‌توان «عَمْد» را «عَمْد» مصدری خواند و معنی به خطا می‌انجامد، چون زیبایی و ارزش ظاهری در معنی مصدری آن نیست، که غلاف‌کردن و بیرون‌کشیدن شمشیر جمال و ارزش نمی‌آفریند. به همین دلیل در مصراع اول «لیس» را نمی‌توان مصدر به حساب آورد و «لَبَس» خواند، زیرا شرف و زیبایی و فخر و بالیدن به نفس عمل جامه‌پوشیدن و درآوردنش نیست؛ بلکه زیبایی در خود «جامه» و «غلاف» شمشیر است که زریافت و جواهرنشانند، هرچند هر دوی آنها در برابر «مظروف» خود بهایی را نشانند که مراد حکیم «معزّه» است.

ج) از سوی دیگر در «لسان العرب» ماده «ل، ب، س»، چنین می‌خوانیم: «لَبَسَ الْهُودَجُ مَا عَلَيْهِ مِنَ الثِّيَابِ، يُقَالُ كَشَفْتُ عَنْ الْهُودَجِ لَيْسَةً. وَكَذَلِكَ لَيْسُ الْكَعْبَةِ وَهُوَ مَا عَلَيْهَا مِنَ اللَّبَاسِ» ای کاش این عزیزان مقداری خودشناسی داشتند و این سخن را آویزه گوش هوش می‌کردند که: «رَحِمَ اللَّهُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَ نَفْسِهِ».

نیک می‌دانم ضجّه «استادان صاحب‌نظر!» در این زمینه، داستان «لفظ مار» و «شکل مار» است. زیرا در دیوان‌های بازاری روز، و مآخذی چون *المجانی الحديثة* شکل کلمه مورد بحث «لَبَس» است و چشم آن را می‌بیند، اما عقل و علم آن سوی قضیه را می‌نگرد که جز «لَبَس» چیزی دیگر نشاید و نباید.

«صاحب‌نظران!» در این مورد مرا به یاد «ابن هرّمة» شاعر غزل‌سرای (۱۵۰ هـ) می‌برند که «روزی کسی در حضورش شعر او را چنین می‌خواند:

بِاللَّهِ رَزَّكَ، إِنْ دَخَلْتَ قُفْلَ لَهَا هَذَا ابْنُ هَرْمَةَ قَائِمًا بِالْبَابِ

شاعر گفت: «من چنین نگفتم، مگر گدایی می کردم؟!»، خواننده گفت: پس «قاعداً!» ابن هرمه گفت: «مگر قضای حاجت داشتیم؟!»، خواننده گفت: «پس چه؟»، ابن هرمه گفت: «واقفاً»، ای کاش! تو تفاوت این کلمه را با دیگر کلمات می دانستی» (اسس النقد: ۱۹۹۶: ۹۵۲).

این جانب در بیت حکیم معرّه از سر قصد و اعتقاد هیچ گاه «شکل مار را» به جای لفظ «مار» ننهد، و ضبطها و خطاهای ناروای نصوص و متون را چراغ اندیشه و تأمل خود نگرداند و «لَبْس» را به عوض «لَبْس» را به کار نبرد.

مار کی! ماند عصا را ای رفیق! درد کی ماند دوا را ای شفیق!

(مولوی با تصرف: ۱۶۰/۳)

۲-۳. انجل / انجلی

ادعای دیگر استادان صاحب نظر چنین است:

«در صفحه ۹۸ فعل «انجلی» که جیم آن کسره دارد، باید فتحه شود، و یاء آن باید حذف شود:

«انجل».

این مطالب از بساطت و خطای فاحش بر کنار نیست، به دلایل ذیل:

الف) بساطت، از این نظر که وقتی کار ناقد کتابی علمی به ژرفای الدرّاسة، به جابه‌جایی یا لغزش «حرکتی» از «حرفی» به پس و پیش خود کشد، بدیهی است چنین عملی که فاقد جنبه علمی است، تداعی بخش «العَرِيْقُ يَنْشَبُّ بِكُلِّ حَشِيْشٍ» است.

ب) چنان‌که اشاره رفت در نوشتن فعل امر «انجلی» کسره «لام» در چاپ، کمی به جلو لغزیده و

موی چشم «استادان صاحب نظر» شده است.

پاک‌کن دو چشم را از موی و عیب تا بینی باغ و سروستان و غیب

(مولوی: ۸۹/۲)

ج) خطای فاحش، از این جهت است که صاحب نظران شکر خدا به ساحل آمن رسیده و موج دریا را پشت سر گذاشته و از شنا در گرداب منابع و مأخذ و کتابها استغنا حاصل کرده‌اند؛ وگرنه

اگر اندک تأمل را به کار می‌گرفتند، متوجه می‌شدند که صحیح فعل امر «انجلی» همان است که در الدراسة با «یاء» آمده. زیرا:

اولاً: در دیوان امرئ القیس و شروح آن از قبیل زوزنی، تبریزی و...، و نیز شرح مطوّل، و شروح تلخیص به شکل «انجلی» با ثبت و ضبط «یاء» آمده است.

ثانیاً: یاء «انجلی» نزد غالب پژوهشگران «لام الفعل» نیست، بلکه زایدۀ اشباع کسره حرف «لام» است، و از این رو غالباً آن «کسره» را می‌نویسند تا اشاره به توجیه حضور «ی» برای اهلش باشد.

ثالثاً: در میزان الذهب فی صناعة شعر العرب مبحث ضرورات شعری چنین می‌خوانیم: وقد أشبعوا الحركة حتى يتولّد منها حرفٌ مَدٌّ، كقول امرئ القیس، و قدأُ شِيعَ الكسرة فتولّدت ياءٌ في «انجلی».

ألا أيها اللّيل الطويلُ أَلَا انجلی بصيح و ما الإصباح منك بأمثلِ
(هاشمی احمد: ۱۳۹۳ هـ)

رابعاً: حضور «یاء» در «انجلی» تا آنجا استوار است که بعضی قائل به ردّ «لام الفعل» شده‌اند (شروح التلخیص، ۲/ ۳۱۹).

۴-۲. بُحّ / بُحّ

نقطه ضعف دیگری که استادان صاحب‌نظر کشف کردند، چنین است:

«ص ۲۴۵ حرکت باء در «بُحّ» فتحه نیست بلکه ضمه است به علت مجهول بودن فعل»

متأسفانه در این مورد نیز «استادان صاحب‌نظر!» دنبال «شکل مار» رفته‌اند، زیرا:

اولاً) ضمه ضبط به‌ظاهر ناروای دیوان بونواس است که دوستداران شکل پرست «مار» را به دنبال خود کشانده، نه صاحبان اندیشه و تعقل را.

ثانیاً) این‌جانب در حاشیۀ شماره ۱ همان صفحه چنین یادآور شده‌ام:

«بُحّ - صَوْتُهُ: غَلظ او حَشْنٌ» فی الدیوانِ صُبِطَ «بُحّ» مجهولاً، لكن الظاهر أن الفعل لازم ومعلوم» (ص ۱۶۹).

ثالثاً) ضَبَطُ الدَّرَاسَةِ مبتنی بر تعقل و نظریه و اجتهاد است؛ نه اشتها و افترا و شکل‌نگری.

۵-۲. الدَّسُوقِي / دسوقی

اشکال دیگر ناقدان چنین است:

«نام برخی از مؤلفین در حاشیه گاهی با الف و لام و گاهی بدون الف و لام ذکر شده، مانند

«الدَّسُوقِي» و «دسوقی».

چنان‌که مشاهده می‌شود این صاحب‌نظران بی‌نظر، در این زمینه فکری ارائه نداده‌اند که مشکل کار در کجاست. مگر چه عیبی دارد که هنگام نگارش عناوینی چون «رمانی»، «فَیروانی»، «طبری» و «سیوطی» که جنبه علمی یافته‌اند، بر مبنای «أعلام لمحی» و «بالغلبه» در لحاظ کردن «ال» یا نکردن آن به هر دو صورت عمل شود و اختیار را در لمحی - چنان‌که عباس حسن یادآور شده‌است (۱/ ۳۹۱) - محدود به سماع نکرد؟ و نیز در «بالغلبه» تعیین آغازین دخول «ال» یا تجرّد از آن را نپذیرفت، تا «الدَّسُوقِي» و «دسوقی» برای چشمان موی‌دار بیگانه ننماید؟

و اگر مراد «ناقد» از این نقد - لاسَمَحَ اللهُ - تنها همسان‌سازی آنها در حاشیه کتاب است نه چیز دیگر، در این صورت این کار زیننده «استادان صاحب‌نظر!» نباشد که چنین عملی از دانش‌آموزان خُرد دبستان نیز برمی‌آید.

آنچه گفته آمد از نقد «استادان صاحب‌نظر!»، در ارتباط با - به اصطلاح خودشان - «ضعف شکلی» الدَّرَاسَةِ بود که درحقیقت به «قبح فعلی» آنان انجامید.

۳. ادعای ضعف محتوایی

اما در ارتباط با ضعف محتوایی الدَّرَاسَةِ آنان کاربرد دو اصطلاح «الصُّورَة» و «الجملة» را تنها مصداق این زمینه قرار داده‌اند. به نظر این «بزرگان علم و ادب!» به‌کارگیری دو اصطلاح یادشده در الدَّرَاسَةِ برای «علم بیان» و «علم معانی» تعریفی ناقص و غیردقیق است چون هر دو عام‌اند.

چنان‌که انتظار می‌رفت این مورد هم به قبح و ضعف عمل آنان منتهی می‌شود، به دلایل ذیل:

الف) انتخاب واژه‌ها در کاربردهای عنوان‌سازی، «محتوا» به حساب نمی‌آید؛ بنابراین ذکرش در

ذیل «ضعف محتوایی» به صورت «مصداق» غلط است.

ب) این عزیزان، شنیده‌اند در «علم منطق» گفته می‌شود: «تعریف مسئله باید جامع و مانع باشد»؛ اما از شانس بد، «تعریف» را با انتخاب و به‌کارگیری واژگان «الصورة» و «الجملة» اشتباه گرفته‌اند، زیرا این دو کلمه عناوین منتخب برای اصطلاح‌سازی دو مبحث‌اند؛ نه تعریف آنها.

ج) مگر واژه‌های منتخب در به‌کارگیری برای محدوده‌های خاص - که به اصطلاح می‌انجامد - پیش از انتخاب غالباً عمومیت ندارند که اختیار‌گزینه‌گر به آنها تملک و تشخیص معنایی می‌بخشد؟ بنابراین واژگان ملک مطلق کسی نیستند. هر نویسنده حق دارد آنها را گزینش کند و در نظام سخن خویش به کار برد، و در زمینه‌های موردنظرش - عام یا خاص - «عنوان» قرار دهد.

د) به نظر می‌رسد ناقدان تیزبین ما، بیشتر در عالم رؤیا زندگی می‌کنند و گرنه اگر - از سر تفتن و تجاهل، نه خدای‌نخواستہ فقر و حاجت - برخی از کاغذپاره‌ها را می‌خواندند، متوجه می‌شدند تنها *الدراسة* نیست که طوق «هكذا وجدنا...» را از گردن درآورده‌است؛ بلکه رهروان این وادی «خیلی»‌اند. از آن جمله: کتاب *البلاغة القرآنية* که «تشبیه»، «مجاز مرسل»، استعاره، کنایه، تعریض و مجاز حکمی را ذیل عنوان «البحث في صور البيان» قرار می‌دهد (ص ۳۹۵). دیگر کتاب *فصول من البلاغة* که چنین می‌آورد: «صَمَّ النُّقَادُ المحدثون علومَ البلاغةِ ومصطلحاتها تحت اسم «الصورة» أو «الأسلوب» و...» (ص ۱۹۳) و نیز کتاب *الخواطر الحسان* که مباحث «علم معانی» را تحت عنوان «الجملة» آورده‌است و همچنین کتاب *فن القول* که پیش‌تر از آنها، مباحثی از علم بلاغت را تحت همان عنوان یادآور می‌شود.

ه) آیا نگارنده حق ندارد بپرسد چه باعث شده که اگر دیگران گاهی از کوهی، یا قطره‌ای از بحری بیاورند، ساده‌لوحان و سطحی‌نگران از آن استقبال می‌کنند و یکدیگر را بدان بشارت می‌دهند و به قبول و تأییدش می‌خوانند؟ اما اگر کسی که - عمری را در مباحثی مصروف داشته و با آن زندگی کرده‌است و تلخی بیدارخوابی و عزلت زندگی را چشیده - نظری تازه آورد و نکته‌ای را عرضه دارد، همین ساده‌اندیشان و زغوار به فریاد درآیند که: «خُذُوا جذركم، و اَعِدُّوا عُذَّتْكُمْ لِمُصَادَرَةِ هَذَا الشَّاذِ القائلِ شيئاً عَجَباً».

۴. اشکالات ادعایی در نظرات تحلیلی

نقدهای «استادان صاحب نظر!» یا نکته‌های ناسفته‌شان ادامه دارد، و در مورد به اصطلاح خودشان:

«اشکالات در نظرات تحلیلی» چنین می‌فرمایند:

«برخی از نظرات تحلیلی مؤلف قابل نقد است».

«این بزرگواران!» در ذیل اصطلاحشان، دو مورد را یادآور شده‌اند و نقد کرده‌اند که به راستی «مضحک» است. برای پرده برگرفتن از این قبح بهتر آن است نص کلامشان آورده شود:

۴-۱. مسئله قصر

«ص ۱۱۷ در پاورقی، «مؤلف» نظر «درویش الجندی» را رد کرده، در حالی که نظر «الجندی»

درست است؛ چون قصر صفت بر موصوف هیچ ربطی به قصر بین فعل و مفعول ندارد و

تقریب یعنی «تقریباً» به «عبادت» قائم است نه عبادت به «تقریب».

این صاحب نظران، چنان از «مسئله» و مأخذ و منابع دورند که مایه حیرت انسان است؛ یا چنان

سطحی‌نگرند که جای تأسف دارد؛ زیرا نه مطالب *الدراسة* را به نیکی دریافته‌اند، و نه در سخنان

جندی تأمل کرده‌اند، به دلایل ذیل:

الف) سید شریف جرجانی در حاشیه مطول (ص ۲۰۵ مبحث قصر) راجع به تفسیر اصطلاح «صفت

و موصوف» مطرح شده در این بخش چنین می‌نویسد:

«اقول: وجه الانحصار فیهما، أنّ القصر إنما یُتصور بین شیئین بینهما نسبة؛ فإما أن یکون قصرًا

للمنسوب إلیه علی المنسوب وهو المراد بقصر الموصوف علی الصفة؛ وإما أن یکون قصرًا

للمنسوب علی المنسوب الیه وهو المراد بقصر الصفة علی الموصوف».

از آنجاکه جمله‌های «اسمیّه» و «فعلیه» مبتنی بر «مسند» و «مسندالیه»‌اند و این دو اصطلاح از مصادیق

«منسوب» و «منسوب الیه» به شمار می‌آیند، و نیز در جای خود مقرر است که «مسندالیه» در این

جمله‌ها چیزی جز «مبتدا» و یا «فاعل و فاعل مآب» نیست؛ و «مسند» هم غیر از «خبر» و یا «فعل عامل»

گفته نمی‌شود، در این صورت می‌توان نتیجه گرفت که «مسندالیه» در هر دو جمله «موصوف» است، و

«مسند» صفت.

با توجه به آنچه گفته آمد، نگارنده در جمله‌های فعلیه حالت قصر را بین «فعل عامل» و «فاعل» و یا «دیگر وابسته‌های آن»، اسلوب «قصر صفت بر موصوف» به حساب می‌آورد و «فعل عامل» را ترجیحاً صفت می‌خواند. از این روی در رابطه با «آیه ۲ / الزمر»: «ما نعبدهم إلا ليقربونا إلى الله زلفى» که بین فعل عامل یعنی «نعبد» و وابسته‌اش یعنی «ليقرّبونا» رابطه قصری برقرار شده و فعل عامل بر آن حصر شده است، کتاب *الدراسة* در حاشیه شماره ۴ ص ۱۱۷ - ظاهر این اسلوب را «قصر صفت بر موصوف» می‌داند، و در قاطعیت «جندی» بر «قصر موصوف بر صفت» خواندن آن در کتابش، تردید می‌آورد.

ب) از سوی دیگر «جندی» با تکرار حرف اساطین بلاغت در تفسیر «صفت» (اللسوقی و المغربی ۱۶۵/۲) تعهد خود را به قراردادن «فعل» در مصادیق «صفت» می‌سپارد که چنین می‌گوید:

«المراد بما ما يقابل الذات و هو المعنى الذى يقوم بغيره سواء دل عليه بالوصف... اوالفعل»

(علم المعانی: ۱۳۰)

اما وی در تطبیق مصادیق احتیاط را از دست می‌دهد و ترجیح را نادیده می‌گیرد. چنان‌که ملاحظه شد این مباحث، متکی بر دقت نظر و اجتهاد مبتنی بر تأمل در مآخذ است، نه شتاب و اشتها و عنوان صاحب نظر بی نظر. این جانب انتظار ندارد عزیزان سخت گرفتار به مکتب نرفته، این «قیل» و «قال» مدرسه را برتابند.

۲-۴. مسئله «قائم به نفس» یا «قائم به غیر»

دیگر اشتباه این عزیزان در ارتباط با همین موضوع نحوه فهم و درک معنی «قائم به نفس» و «قائم به غیر» است که در نقدشان چنین می‌نگارند:

«قصر صفت بر موصوف هیچ ربطی به قصر بین فعل و مفعول ندارد و تقریب یعنی «يقرّبونا»

به عبادت قائم است نه عبادت به تقریب»

جل الخالق! از بلندای اندیشه‌ها!

یکی) «قصر صفت بر موصوف» - بین «ما نَعْبُدُهُمْ» و «إِلَّا لِيُقَرَّبُونَا» - که هیچ ربطی به قصر بین «فعل» و «مفعول» ندارد. عجباً! چنان در شگفت ماندم که دم فروبستم!

مجتهد هر گاه که باشد نص شناس اندر آن صورت نیندیشد قیاس

(مولوی، دفتر سوم: ۱۶۶)

دیگری) تطبیق دو فعل موجود در طرفین قصر است بر مبنای اصطلاح «صفت و موصوف» در مبحث قصر. عزیزان عزیزنظر، در درک اصطلاح کلامی «قائم به نفس» و «قائم به غیر» در «صفت و موصوف» مسائل قصری، چون: «نَعْبُدُ» و «لِيُقَرَّبُونَا»، گمان برده‌اند که آنچه را خود صفت می‌پندارند باید به آن دیگری که موصوف می‌نامند «قائم» باشد، درحالی که «قیام به غیر» مفهومی عام است و «موصوفی» خاص را نشانه نمی‌گیرد و التزامی در چنین وابستگی ندارد. مگر نه این است که آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ و إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» از مصادیق اسلوب قصر صفت بر موصوف، صفت‌های «مقصود» آن یعنی: «عبادت» و «استعانت» قائم به موصوف خود - که «إِيَّاكَ» باشد - نیستند.

از سوی دیگر مگر نمی‌بینند که طرفین «قصر» در آیه مورد اختلاف هر دو «فعل» اند و کلیه افعال از مصادیق «صفت» محسوب می‌شوند نه موصوف، چون دراصل طبیعتشان قائم به غیر است.

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیم که دل آزرده شوی ور نه سخن بسیار

۵. مسئله تفسیر معنی «صفت و موصوف»

اشتباه دیگر صاحب نظران خوش خبری که کلکشان ذرافشانی می‌کند!

«در رابطه با تفسیر معنای واژه «صفت و موصوف» که مؤلف «صفت» را به «مسند» تفسیر کرده و «موصوف» را به «مسندالیه» که این نظر اشتباه است. زیرا در آیه کریمه «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» اسم مجرور «موصوف» واقع شده و «مبتدا» که «مسندالیه» است صفت قرار گرفته است» (ص ۱۱۸).

آب حیوانش ز منقار بلاغت می‌چکد زاغ کَلِک [وی] - به نام یزد - چه عالی مشرب

(حافظ: ۱۶۰)

چنان که از این ذرافشانی برمی‌آید:

یکی) اشتباه خواندن نظر مؤلف الدراسة است که «صفت و موصوف» را «مسند و مسندالیه» خوانده‌اند. متأسفانه این نقد نیز نشان ناتوانی و عدم مکتب برای ورود به حوزه‌های چنین مباحثی است، و گرنه از «جرجانی در حاشیه مطول» نقل شد که طرفین قصر را «منسوب» و «منسوب‌الیه» در برابر «صفت» و «موصوف» خوانده‌است. بدیهی است «منسوب» و «منسوب‌الیه» در نسبت‌های تام همان «مسند» و «مسندالیه» اند نه چیزی دیگر.

ای تهیدست رفتی در بازار ترسنت پر نیآوری دستارا
(سعدی، گلستان: ۸)

دوم) حجت آوردن آیه «ولله ما فی السموات...» برای تمین کردن و سیمین نمودن و سَمین ساختن نقدشان است؛ غافل از اینکه شاهد مورد نظر «لا یغنیهم من الجوع شیئاً»؛ زیرا در جمله‌های خبریه: اسمیه یا فعلیه، بنای «مسند» و غرض وجودی‌اش بر گزارش و پیام‌آوری از «مسندالیه» است، و همتایی مُکَمَّل آن.

والخبیر الجزء الممتّم الفائدۀ کالله برّ والأیادی شاهده
(ابن مالک: ۱ / ۲۰۱)

از سوی دیگر، اقتضای طبیعت «مسند» وابستگی و قائم‌بودن به غیر را می‌طلبد، و «مسندالیه» استقلال و به‌خوداتکایی را می‌رساند. بنابراین، در آیه یادشده - برخلاف رأی صاحب‌نظران مقلد منفرد - قصر «موصوف» (یعنی ما فی السموات که مبتداست) بر «صفت» (یعنی لله که خبر است) صورت گرفته نه عکس آن.

منشأ اشتباه ناقدان شکل پرست ما کتاب جواهر البلاغة است که در تطبیق شماره ۲ باب قصر، ذیل رقم ۳ در صفحه ۱۸۸ مربوط به آیه مورد نظر، از سر اشتباه و خطا آن را «قصر صفت بر موصوف» به حساب آورده‌است.

این جانب در گذشته دور که به منظور طرح سؤالات کارشناسی ارشد به تهران رفته بودم و در سازمان سنجش در محفل همکاران فرهیخته آن روز حضور یافته بودم، برخی از نواقص «جواهر» را

از جمله همین آیه مطرح ساختم که مورد قبول و تأیید قرار گرفت؛ اما برای همان سال کار از کار گذشته بود، علاج را به آینده سپردیم «تا صبح ظفر آید».

امروز در شگفتم که خطای آن روز بر اثر مرور زمان دوباره عتیقه‌وار سر برآورده است، و طالبان و مقلدانش به جای پرداخت غرامت به دانش‌آموختگان خطاًموخته، آن را شمشیروار آهیخته کرده و به دست گرفته‌اند تا فرق حق و حقیقت را بدان بشکافند. لقد أحسن أبوذر (ر):

«كان النَّاسُ ثَمراً لا شوكَ فيه، فصاروا شوكاً لا ثمرَ فيه» (تعالی: الإعجاز: ۳۷).

آن یکی بس دوربینِ دیله‌کور / از سلیمان‌کور و دیله‌پای‌مور

(مولوی، ۱۲۴/۳)

ناقدان زاهد، در این مدت از خود نپرسیده‌اند که چه گونه پذیرفتنی است «لله» جار و مجرورِ ظرف مستقرِ خبری را - یعنی «كائن لله» - «موصوف» خوانند، و «ما في السموات» موصول اسمی «مبتدا» را - یعنی: الذی فی السموات - «صفت» به حساب آورند، با چه معیاری؟ و یا چه توجیهی؟

روز درمانِ دروغینِ می‌گریز / تا شود دردِ مُصیب و مشک‌بیز
من مراد خویش دیدم بی‌گمان / هر چه خواهی گو مرا، ای تریزان

(مولوی، ۱۹۴/۶ و ۱۹۵)

۶. اشکالات ادعایی در روش ارائه مطالب

خطای ناقدان - تحت «اشکالات روش ارائه مطالب» که ارزش پاسخ دارد موارد ذیل است:

۶-۱. مسئله ندا و اختصاص

مورد اول، ناقدان در ارتباط با ص ۱۰۵ چنین فیض‌رسانی می‌کنند:

جمله «أنا أكرمُ الصَّيْفَ أَثِيها الرَّجُلُ» که در حاشیه شماره ۱ صفحه ۱۰۵ ذکر شده از کاربردهای ندا نیست، بلکه از کاربردهای اختصاص است؛ چون حرف ندا نباید ذکر شود و عامل نصب آنها فعل مقدر «أخصَّصَ یا اعنی» است نه فعل مقدر «أنادی» یا «ادعو»؛ بنابراین علت ذکر این کاربرد در ضمن معانی بلاغی ندا توسط علمای بلاغت بایستی توضیح داده شود».

اولاً: این جانب انتظار دارد که حداقل «صاحب نظران» به خطا هم باشد، سخنی حق بر زبان آورند که متأسفانه یافت نمی‌شود، یا وی آن را نمی‌یابد.

ثانیاً: در حاشیه شماره ۱ ص ۱۰۵ جمله «أنا أكرم الضيف أيها الرجل» حضور ندارد، و ادعای ذکر آن از جانب «ناقدان تیزبین!» خلاف واقع است، هر چند اگر هم بود «لا یعنی من الجوع» به حساب می‌آمد.

ثالثاً: از آنجا در ارتباط با «اشکالات ارائه مطالب» کار نقد دشوارتر است و از واژگان بسیط و ساده چون: «نيس»، «بيح» و «تک ضمه» فراتر می‌رود، نیازمند توان و توش است و تأمل، و گرنه ثمر شتاب و گمان، أضغاث است و آخلام و تزلزل. از این رو اگر خواننده توانمند و فرهیخته، متن الدراسة را مطالعه نماید در خصوص عدول «صورت منادی» - از معنی حقیقی خود که «طلب اقبال» است و استعمال در دیگر معانی از جمله «اختصاص» از باب مجاز، یا کنایه، یا دیگر عبارات - در نظایر «أنا أكرم الضيف أيها الرجل» به خوبی درمی‌یابد که «ناقدان» ما در رؤیای آشفته‌شان غوطه‌ورند، و یا به قول جبران خلیل: «يُغالبون مواكب الأحلام».

رابعاً: در الدراسة از این مثال به عنوان «صورت منادی» یاد شده است نه «کاربرد ندایی»؛ هر چند اگر چنین هم بود اشکال نداشت، زیرا در شرح «تصريح ۱۹۰ / ۲» چنین می‌خوانیم: «وذهب الأخفش إلى أن كلاً منهما: - (انا افعل كذا أيها الرجل) واللهم اغفر لنا أيها العصابة» - منادی، ولا يُنكر أن يُنادى الإنسان نفسه». از سوی دیگر می‌توان «حرف ندا» را در نظایر «أيها الرجل» حذف کرد (شرح رضی ۱ / ۱۵۹). اما خوشبختانه «عزیزان» از کتاب خواندن و مراجعه به منابع مستغنی‌اند، چون خود، «علم» مجسم‌اند و دانش متحرک!

خامساً - چنانچه صاحب نظران! از باب پرکردن وقت گران‌بهای خود زانوی تلمذ در برابر الدراسة بر زمین می‌زدند، و در ارتباط با امثال «نحن دُخائر الوطن أيها الطلاب» در همان صفحه موردنظر، همین عبارت را با تأمل و تعمق می‌خواندند: «فالاصل فيه تخصيص الطلاب بطلب الإقبال، ولكنه جرد

من ذلك المعنى ونقل إلى تخصيصه بما أسند إلى ضمير نحن» (ص ۱۰۵)، متوجه می‌شدند در این متن، هم به عامل «حالت ندایی» و هم به عامل «حالت اختصاصی» اشاره رفته‌است، تا مه و ابر و یا غشای توهمات از دیده و دل زدوده گردد.

آن را به چشم پاک توان دید، چون هلال هر دیده جای جلوه آن ماه پاره نیست

(حافظ، غزل ۲۷)

سادساً - این جانب در ارتباط با عدول «سالیب ندایی» در افاده تخصیص، همان راه «سکاکتی» و «تفتازانی» را رفته‌ام. تازه با توضیحی بیشتر، اگر غموض و ابهامی هست به طبیعت مسئله برمی‌گردد که تعمق و تعقل می‌طلبد نه تساهل و تعامل، و ربطی به الدراسة ندارد.

إذا لم تكن للمرء عينٌ صحيحةً فلا غرو أن يرتاب والصَّبْحُ مُسْفِرُ

(السكاکتی: ۳۰۱)

۲-۶. نیاز به شرح و توضیح

دیگر مورد از «اشکالات ارائه مطالب» به اعتقاد ناقدان چنین است:

«ص ۱۱۲ پاراگرافی با «اعلم أن وقوع الإنشاء...» شروع می‌شود نیاز به شرح و توضیح دارد و اینکه چه فرقی بین این دو عبارت وجود دارد؟: (اسلوب الكلام الإنشائي يقتضى غير الإنشاء...) با توجه به اینکه منظور از (غير الإنشاء) ظاهراً خبر است و (الإنشاء استعمال فى معنى الخبر)».

چنانکه ملاحظه می‌شود باز گله از غموض یا مه توهم است که شاید به‌جا باشد، زیرا انتظار مؤلف آن است چنین مطالبی را در کلاس باید آموخت و پای درس صاحب سخن نشست و به بیان نکته‌ها گوش فرا داد، هرچند می‌دانم امروز به اتکای لوح سراب‌وار «رایانه» - بحمدالله - «لأدری» لعنتی از قاموس ذهن‌ها رخت بر بسته‌است.

بالین حال، این جانب یادآور می‌شود «ناقدان تیزبین ما!» در ارائه دو سطر مطلب مرتکب دو خطای بزرگ شده‌اند:

یکی اینکه دو عبارتی را که مورد سؤال قرار داده‌اند و غامض به نظر آورده‌اند، غلط رونویسی کرده‌اند و صحیح آن چنین است:

«أن أسلوب الكلام - الإنشائي... يقتضى غير الإنشاء، لأنَّ الإنشاء... استعمل فى معنى الخبر».

دیگر اینکه پاسخ سؤال در متن کتاب آمده ولی از آن غافل مانده‌اند. اما تفاوت دو عبارت:

اولاً: «اقتضای چیزی» غیر از «استعمال مباشر» است که جنبه فعلیت دارد.

ثانیاً: در اقتضا «انشا» در معنی خود قائم است، ولی در «استعمال» مجاز به حساب می‌آید.

ثالثاً: جواب در جایگاه نقطه‌چینی است که قبل از «یقتضى غير الانشاء» آمده و «ناقدان تیزهوش!»

از آن پریده‌اند تا مبدا دامن خود را بیالایند!

آیا داستان ناقدان تأمل‌گریز با مؤلف الدراسة تداعی بخشد داستان «ابوتمام» و ناقدش نیست که

روزی کسی به وی چنین گفت: ابوتمام! تو چرا شعرها را چنانکه بفهمند نمی‌گویی؟ ابوتمام به وی

گفت: تو چرا شعرها را چنانکه هست نمی‌فهمی؟ (وفیات الاعیان، ۲/ ص ۲۱).

۷. شیوه ارجاع‌دهی و فهرست منابع

آخرین مستمسک ناقدان تمسک و تشبث به این جنبه است که در متعارف علمی قشریات به حساب می‌آید نه لبّ و مغزِ مباحث کتاب، زیرا:

اولاً: فراموش کرده‌اند اصل موضوع، «نقد و بررسی مسائل مهم بلاغت» است که میدان تحلیل،

تبیین، نظیردازی، ارائه و ابداع اندیشه‌های تازه است، نه تصحیح و تنقیح نسخه خطی تا ارجاعات و

فهرست‌ها در متن کار قرار گیرد.

ثانیاً: توسل به این شیوه در نقد کتابی چون الدراسة به منزله حلقه بر در کوفتن است که از کجی

خود به اندرون منزل راه ندارد، و ارجی را نشاید.

ثالثاً: همین «کج حلقه‌ها» نیز مشکل دارد. از جمله در نص ناقدان اشکالات ادعایی ایشان چنین

آمده است:

□ در ص ۱۹۶ ص ۱۶ «عبارتی از زمخشری نقل شده است و بین دو پرانتز نیامده است».

از آنجاکه این عزیزان دأبشان شتاب است نه تأمل و تفکر، درین مورد نیز به خطا رفته‌اند، زیرا مطالبی که در ارتباط با سخن «زمخشری» یا دیگران آمده تسهیل و تبیین کلام آنان است، و در برخی موارد خلاصه و لب سخن مینا؛ نه نص آن، چنان‌که ناقدان مدعی‌اند.

□ نقد ص ۱۲۷ در ارتباط با عبارت «دلایل الإعجاز» هم خطاست، زیرا آنچه در الدراسة آمده نص عبارت نیست.

□ اما در مورد ضعف «اشاره به مآخذ احادیث و یا اشعار» مگر خود «أسرار البلاغة» و «دلایل الإعجاز» و امثال آنها این کار را کرده‌اند؟ یا فقدان آن، از منزلت علمی این کتاب‌ها و ارزش والای آنها کاسته‌است؟

□ تازه در الدراسة نسبت به احادیث، نمونه‌هایی گزینش شده‌است که غالباً جنبه امثال دارد و بر زبان‌ها جاری و ساری است و دیگر اینکه به مآخذ برخی از آنها نیز اشاره رفته‌است، از جمله در صفحات ۲۰-۲۱-۳۶-۱۱۲.

□ باز در ارتباط با ارجاعات، «ناقدان صاحب نظر ما» چنین می‌فرمایند:

«ص ۱۱۲ حاشیه شماره ۶ در ذکر منبع (شرح المفتاح للسعد) شماره صفحه ذکر نشده‌است،

و این منبع در لیست منابع آخر کتاب دیده نمی‌شود».

این بار هم ناقدان زاهد در تأمل ما، به خطا رفته‌اند؛ زیرا در لیست منابع آخر کتاب صفحه ۳۱۳ شماره ۸۵ چنین آمده‌است: «شرح مفتاح العلوم، مخطوط، مکتبه آستان قلس». چنین موردی به‌خوبی نشان‌دهنده میزان دقت و صحت نظر استادان صاحب نظر است. از سوی دیگر کتاب خطی شماره صفحه ندارد.

در خاتمه یادآور می‌شود این جانب خود واقف است، هر کتابی قابل نقد است، اما کدام ناقد؟ و نیز بر این باور است که ناقد شایسته باید از منزلت علمی بالا و والا برخوردار گردد تا ژرفای مباحث را درک کند. از سوی دیگر خود هم می‌داند فهرست کتاب - که به‌وسیله دانشجویان تنظیم شده‌است و مؤلف در آخر کتاب از آنان تشکر کرده - از اشکال خالی نیست، هرچند این اشکالات از ناقدان فعلی پنهان مانده‌است. از خداوند مسألت دارد تا توفیقی عنایت فرماید که در چاپ‌های بعدی ملاحظاتی را اعمال کند. ان شاء الله.

نتیجه گیری

اشکالات نقد ناقدان بر الدراسة به شرح ذیل است:

۱. در عرضه مطالب:

□ طبق جدول ارائه شده از جانب «استادان صاحب نظر» نسخه منتخب برای نقد «چاپ دوم، سال ۱۳۷۶، ناشر دانشگاه فردوسی» است، در حالی که آدرس نقدهای استادان منطبق بر چاپ سوم سال ۱۳۸۸، ناشر سازمان سمت و دانشگاه فردوسی است، و برای نمونه یک مورد از نسخه منتخب وجود ندارد.

□ ناقدان در ارائه نقل قول‌ها به خطا رفته‌اند، حتی در رونویسی عبارات از اشتباه بر کنار نمانده‌اند؛ مانند عباراتی که از ص ۱۱۲ نقل شده، و در مورد فرق آنها سؤال کرده‌اند، یعنی:

الف) «اسلوب الکلام الإنشائی یقتضی غیر الانشاء...»؛

ب) «الإنشاء استعمل فی معنی الخبر».

□ در ص ۱۰۵ ناقدان جمله «أنا أكرم الضیف أيها الرجل» را به حاشیه شماره ۱ نسبت داده‌اند، در حالی که عبارت در متن کتاب قرار دارد.

۲. شکل نگری و ظاهر فریبی در نقد:

□ مانند: «لُبْس» و «بُحَّ» تنها به بهانه ثبت و ضبط کلمه در چاپ دیوان و برخی از منابع.

□ مانند «قصر صفت بر موصوف» در «لله ما فی السموات والأرض» به بهانه چاپ جواهر البلاغة

۳. خطا و بی دقتی در تطبیق قواعد:

□ مانند: آنچه در ص ۹۸ در ارتباط با «المجلی» آمده است.

۴. ضیق آگاهی و معرفت علمی:

□ مانند: نقد در گزینش «الصورة» و «الجملة» به عنوان اصطلاح؛

□ مانند: آنچه در ارتباط با نظریه مؤلف در مباحث «قصر» ذیل ماده (۴ و ۵) آمده است؛

□ مانند: آنچه در ارتباط با نوعی از مباحث «عدولی» در اسلوب «ندا» و «انشاء» در ماده (۱-۶) و (۲-۶) مطرح گردیده است.

□ تشخیص ندادن «فاعل» از «نائب فاعل» در برخی از جمله‌ها: (ص ۳۹ س ۹).

۵. رهاکردن لب «علم» و دل بستن به «قشر آن» که تداعی بخش حلقه زدن بر پشت در معرفت است.

□ مانند: همسان‌سازی «الدسوقی» و «دسوقی» یا اندازه‌گیری جمله‌ها در بلندی و کوتاهی، و یا ذکر نکردن اسامی برخی از شعرا.

□ مانند: چرا سخن «زمخشری» و «دلایل الاعجاز» در داخل پراکنش نیامده است، آن هم از سر اشتباه!

□ مانند: «ص ۱۱۲ حاشیه شماره ۶، منبع «شرح مفتاح سعد» شماره صفحه ندارد، و منبع در لیست منابع کتاب دیده نمی‌شود».

این هم اشتباه است. زیرا شماره ۸۵ فهرست منابع اختصاص به همین مأخذ دارد، و چون نسخه خطی است شماره صفحه ندارد.

کتابنامه

الف) عربی

ابن خلکان (۱۹۶۸ م)، وفیات الأعیان، تحقیق احسان عباس، بیروت.

زهری، خالد بن عبدالله (بی تا)، شرح تصریح التوضیح، مصر: دارالفکر.

امین، الخولی (۱۹۹۶ م)، فن القول، قاهره: دارالکتب.

بدوی، احمد (۱۹۹۶ م)، اسس النقد الأدبی عند العرب، دارتحفة مصر.

تبریزی خطیب، یحیی بن علی (بی تا)، شرح معلقات عشر، بیروت: دارالأرقم.

تفتازانی، سعدالدین (۱۳۳۰ هـ)، مطول، مطبعة احمد کامل.

ثعالبی، ابومنصور (۱۴۰۵ هـ)، الإعجاز و الإيجاز، لبنان: الغصون.

جبر، ضومط (بی تا)، الخواطر الحسان.

جرجانی، سید شری (۱۳۳۰ هـ)، حواشی بر مطول، مطبعة احمد كامل.

رضی استرآبادی، محمد بن حسن (بی تا)، شرح کافیة، ایران: المكتبة المرتضوية.

سگاکي، یوسف بن ابی بکر (۱۴۰۷ هـ. ۱۹۸۷ م)، مفتاح العلوم، دارالکتب العلمیة.

عباس، حسن (۱۹۶۶ م)، التحو الوافی، مصر: دارالمعارف.

فاضلي، محمد (۱۳۸۸ هـ)، دراسة ونقد في مسائل بلاغیة هامة، مشهد: سازمان سمت و دانشگاه فردوسی مشهد.

المعزی، ابوالعلاء احمد (۱۴۱۰ هـ)، سقط الزند، بیروت: دارالکتب العلمیة.

مندور، محمد (۱۹۹۷ م)، النقد والنقاد المعاصرون، مصر: دار تحفة.

هاشمی، سید احمد (۱۳۹۳ هـ. ۱۹۷۳ م)، میزان الذهب، بیروت: دارالکتب العلمیة.

_____: (۱۳۸۳ هـ)، جواهر البلاغ، مصر: المكتبة التجارية الكبرى.

ب) فارسی

ابن مالک (۱۳۶۴ هـ)، الفیة (شرح ابن عقیل)، تحقیق: محمد محبی الدین، تهران: ناصر خسرو.

حافظ، خواجه شمس الدین محمد (۱۳۸۲)، دیوان، نقد و شرح غزل های حافظ، تصحیح و تعلیق: دکتر استعلامی، تهران: سخن.

سعدی، مصلح الدین (۱۳۸۵)، گلستان ضمیمه کلیات، تهران: هرمس.

مولانا، جلال الدین محمد بلخی (۱۳۷۹ هـ)، مثنوی تصحیح و تعلیق دکتر استعلامی، تهران.

نقد علی نقد «الدراسة» الواهي

محمد فاضلي*

استاذ في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة فردوسي، مشهد

الملخص

يتضمن هذا المقال ملاحظات على «نقد» ظهر أسابيع من قبل حول كتاب «دراسة ونقد في مسائل بلاغية هامة» من تأمل نقد الكتاب عرف أن هذا الخلف الشاذ لم يكن مولود يوم و ليلة، ولم ير النور صُلْفَةً؛ بل «زُومَتْ ركاؤه بليلاً مُظلم» وفتح عينيه بعد ما نُودِيَ في القوم خُذُوا جذركم وأعدوا ما استطعتم من العُدَّة، لقد جاءكم شاذٌ يقول شيئاً عجباً». لقد بذل «النقد» جهوداً مُضنيةً في سبيل ما نواه و رواه، فقلب الكتاب ظهراً على بطن بالخسّ والميسن، متخذاً البصر للاهتداء إلى غايته مصباح الفحص، حتى يُلقِي في رحله ما التفتُّه من ليله، غافلاً عن أنه لا يُجني من الشوك العنب. ألا تراه في ما جناه: (ص ۳۹ س ۹) حينما يشكو من طول الجملة، ويكي على افتراق الضمتين، اشبهه عليه الأمر في «الفاعل» و «نائب الفاعل» لأن التمييز بينهما لا يُجني من «البصر».

لقد حاول ذلك «الحلف» تحت عناوين «الشكل»، «المحتوى»، «الاصطلاحات التخصصية»، «النظرات التحليلية» و «أساليب إراءة المطالب والإرجاعات» حشد نظراتٍ سطحيةً عامية، اخطأ علميةً وخزعبلاتٍ صبيانية، لا يعنى من الجوع شيئاً، ولا يرجع صاحبه من تطوافه الآ صفر الكفّ ومُحْتَمِي حُتَيْنِ.

الكلمات الرئيسية: الشكل والمحتوى؛ الاصطلاحات الخاصة؛ النظرات التحليلية؛ وأساليب إراءة المطالب مع الإرجاعات.